



گزارش

مردی با موهایی مشکی رنگ‌شده و فلاسک چای در محوطه روی ویلچر نشسته و چند کتاب در کنارش دارد. رسول ۶۰ ساله به‌خاطر عفونت نخاع، دچار فلج پا شده است. او از ازدواج عاشقانه‌اش خاطره دارد و اینکه چگونه همسرش را از خانه راند و پسرش هم در کنارش قرار گرفت. «ما به‌خاطر مخالفت خانواده‌ها با ازدواج‌مان با هم فرار کرده بودیم... عاشق هم بودیم، اما فلج که شدم مرا طرد کردند. به خانه مادرم رفتم. پیرزن ۸۰ ساله قادر به تروخسک کردن من نبود. حدود یکسال آنجا ماندم. خواهرم می‌آمد و به من رسیدگی می‌کرد. مادرم فوت کرد. نیاز به پوشک بزرگسال داشتم. فامیل را دعوت کردم و از آنها خواستم مرا به اینجا بیاورند. الان ۶ سال است که اینجا هستم. همسرم یکبار تماس گرفت که بسرم باید از سرپای معاف شود و طلاق بگیریم. صدایش را نشناختم. به او گفتم کارهایش را انجام دهد تا امضا کنم. خانه‌ا به او و پسرمان بخشیدم. چون من دیگر اختیار بدتم را ندارم و تا پایان عمر اینجا هستم. مال دنیا به کار نمی‌آید. این پایان یک زندگی عاشقانه بود.» به او می‌گویم هیچ‌کس، مادر نمی‌شود. حرفم را قطع می‌کند و از کیسه دلش می‌بخشد: هیچ‌کس خواهر نمی‌شود. اگر خواهرم نبود، داشتن گوش شنوای فعال برای آنها تا مشخص شود سطح اضطرابشان در چه کانالی هست. وقتی هیجانانگیزان را می‌شناسند، خاطره‌هایشان بالا می‌آید که متأسفانه خاطرات تلخ و بدبینانه است. داستان زندگی‌شان را در این مرحله برایشان بازتحمیم می‌کنیم و آن نگاه سخت را شکل و انسجام دیگری می‌دهیم. فرایند، تغییر پیدا می‌کند و خاطره خوب جای خاطره تلخ را می‌گیرد. فضای صمیمی خانه برایشان تداعی می‌شود. اینجا هر سالمندی تریخس می‌شود، بقیه گریه می‌کنند. حس می‌کنند یکی از اعضای خانواده‌شان آنها را ترک می‌کند.

از نگاه روانشناس این مرکز، تلخ‌ترین لحظه‌ها در اینجا نادیده گرفته شدن آنها از سوی خانواده و فامیل است یا بی‌تابی برای فرزندان که با هیچ مرهمی درمان نمی‌شود مگر دیدار! در خروج از مرکز نگهداری زنان، ملاقاتم می‌آیند. اینجا که می‌گویند آخر دنیااست، نیست وقتی هنوز امید به بازگشت روزهای خوب گذشته داری و آرزوهای که هرروز از نو متولد می‌شوند تا قد بکشند. رؤیای یک روز که امید داری در آستانه چهارچوب اقاقت با جسمانی تار، از به هم پیوستن خطوط محو، شکلی از عزیزانت پدیدار شود. مادران و پدران اینجا، کشتی شکستگانی هستند که امید در دیدن بار و ساحلی آشنا در وجود پرمهرشان سوسو می‌زنند. شاید روزی مه کدورت‌ها و دلسردی‌ها کنار برود و آفتاب مهربانی از پنجره اتق تنهایی‌شان بنیابد. آرزوی بزرگی نیست مهر فرزند پیش از غروب عمرشان، طلوع کند. شاید دور از تصورشان نباشد که انگشتان می‌شود مگر دیدار! دستان‌های خسته آنها بوسه‌باران شود.



برخی اینجا را جایی برای زندگی نمی‌دانند اما برخی خودخواسته آمده‌اند. آنها که پذیرفته‌اند در دوران جوانی با مراقبت و رسیدگی بیشتری دارند و از رنج تنهایی هم به ستوه آمده‌اند، با پرداخت هزینه از امکانات و تغذیه بهتری برخوردارند. این پیرها از سوی خانواده تکرم می‌شوند. اما هیچ چیز غم‌انگیزتر از طرد یا رانده شدن در دوران پیری نیست. اینکه کسی نباشد تا بتوان به او تکیه زد

بود. بعد از مرگ همسر، املاک را سروسامان دادم و تکلیف اموال دخترانم روشن شد. در طبقه دوازدهم یک برج هم خانه‌ای رهن کردم. تا اینکه زن جوانی به من نزدیک شد و وقتی به دلیل بیماری بستری شدم، فرصت را غنیمت دانست و همه اثاثیه‌ها را از خانه‌ام را تخلیه کرد و ودیعه مسکن را نیز تصاحب کرد. از بیمارستان که ترخیص شدم برای امنیت و آرامش خودم تصمیم گرفتم به مرکز نگهداری سالمندان پیام تا باقی دوران زندگی‌م را بی‌دغدغه سپری کنم. با فرزندانم ارتباط گرفتم و به آنها خبر دادم که خودخواسته به اینجا آمده‌ام. بچه‌ها می‌دانند در جای امنی زندگی می‌کنم.

لبخند زیبایی بر صورت پرنور و روشن او می‌نشیند، اما نمی‌تواند غم چشمانش را بپوشاند. هوای این شهر، تنگ است، تنگ! هم‌تختی‌اش بدون کلام اشاره می‌کند: هم‌اش بقرار دخترهاست و گریه می‌کند. در اتاقی با سه سالمند، سنبل، با چشمانی روشن نشسته است. مادر ۵۵ ساله و یک پسر است و شوهرش صاحب یک شرکت ترابری بوده و از او خواسته تا از شغل کم‌درآمد معلمی دست بکشد و با خریدار شود. انگار در ذهنش هر روز اینجا را چوب خط کشیده است ۳ سال و ۳ ماه و ۲۳ روز است اینجا هستم. نمی‌شمرم در ذهنم است.

به انگلستان خمیده و مفاصل ورم‌کرده‌اش اشاره می‌کند: ۷۵ ساله‌ام و آرتروز پیشرفته دارم. شوهرم چند سال پیش مرا با ارنیه‌ای قابل توجه، تنها گذاشت و رفت. در خانه پرستار خصوصی داشتم. تا اینکه داماد به پناهانه سرمایه‌گذاری اموالمان را تصاحب کرد. او قول داده بود تا زمانی که پول‌ها را پس بدهد از من و دختر مجرّم نگهداری کند، اما تحمل نکردند. دختر کوچکم خانه‌ای اجاره کرده و سرگرم می‌رود. من هم به‌ناچار ایمی اینجا شدم. دلشکسته است و با بغض می‌گوید: بسرم به خاطر اعتمادی که به داماد کردم، قهر کرده و به نژش متمایل است اما دو خترم به دیدنم می‌آیند.

به هر دلیل از میل تا الزام، او حالا میهمان خانه سالمندان شده است؛ خانه‌ای که هنوز آن را پذیرفته و اشتیاق رفتن در وجودش شعله‌ور است. مامان علی هم حکایت تنهایی‌اش برمی‌گردد به همان سال که دو پسرش به فاصله چند ماه از هم فوت کردند؛ یکی بیمار شد و دیگری تصادف کرد. حالا او تنها مانده و حقوق بازنشستگی شوهرش را می‌گیرد. در اینجا هم برای بقیه آشپزی می‌کند. مددکار این مرکز از یک پیرزن می‌گوید که عاشق ازدواج است: «در بازی ترویه روی میز شطرنج لیبیل شوهر چسباندند و گفتند همان رفت و آمد کم و کسی که افق فکری‌اش با من هم‌تراز باشد و می‌تواند داشته باشد، دور و برم کم خندید و گفت: شوهر! هرچند



اینجا همه چشم به رانند خانه دلتنگی

می‌دانند و شبانه در مقابل یک مرکز نگهداری سالمندان رها می‌کنند. این پایان غم‌انگیز زندگی مردی است که از دلان سیاه سرگذشتش وارد مجرب تاریخ دیگری شده است. کسی دوستش ندارد و هیچ‌کس منتظرش نیست. مرد تنهایی که حالا در سایه‌های سایه خود فرو رفته است. این بخشی از زندگی یکی از ساکنان این مرکز است؛ پیری که طرد شده است. از میان بوته‌های رنگارنگ گل‌های بنفشه و شب‌بو که به سمت آسایشگاه سالمندان می‌روم، مددکار به آرامی می‌گوید: اینجا سه گروه سالمند پذیرش می‌شوند: مورد حمایت خانواده، طرد شده و فاقد سرپرست. برخی اینجا را جایی برای زندگی نمی‌دانند، اما برخی خودخواسته آمده‌اند. آنها که پذیرفته‌اند در دوران کهنولت و پیری نیاز به مراقبت و رسیدگی بیشتری دارند و از رنج تنهایی هم به ستوه آمده‌اند، با پرداخت هزینه از امکانات و تغذیه بهتری برخوردارند. این پیرها از سوی خانواده تکرم می‌شوند. اما هیچ چیز غم‌انگیزتر از طرد یا رانده شدن در دوران پیری نیست. اینکه کسی نباشد تا بتوان به او تکیه زد. به آسایشگاه زنان که می‌رسیم، تلخی کلامش، هزاران زخم بر وجودم می‌نشانند: «مادرا که جوان هستند، بچه‌ها ابراز علاقه و وابستگی می‌کنند، اما بعد مادر را کنار می‌گذارند.»

مشکل همان شب بی‌ستاره، بی‌چراغ، بی‌صدا که شوم‌ترین لحظه سرنوشتش رقم خورد. همان شب که خودش را با خشم از دیوار خانه بالا کشید تا به زور وارد خانه شده و نژش را کتک بزند. دعوائی که عاقبت به مرکز زن بیچاره و محکومیت او به قصاص انجامید. تکلیف ۵ فرزند هم روشن بود؛ بدون پدر، می‌مادر و رانده شده از همه جا. خانه‌های که ۲۵ سال سبب تیرگی روشن‌ترین روزهایشان شد. او حالا به‌طور اتفاقی به همت یک نیکوکار ناشناس با پرداخت دیه و رضایت اولیای دیم، طعم آزادی و آرامش را چشیده و آزاد شده است. اما فرزندانش او را نمی‌پذیرند. آنها پیرمرد را مایه سرشکستگی‌شان

گزارش

افادگیری ژاپن با سیل پیری سالمندان مراقبت جو

سایر کشورهای صنعتی بوده است. ناگهانی بودن ظهور چنین جمعیتی و تغییرات به همان اندازه ناگهانی در ساختار خانواده فشرده‌های زیادی بر نظام پزشکی و رفاه اجتماعی ژاپن وارد کرده است. در ژاپن، مانند سایر کشورهای صنعتی، نگرانی‌های زیادی در خصوص کمبود پرسنل آموزش‌دیده برای پرستاری و مراقبت و افزایش روزبه‌روز هزینه‌های مراقبت سالمندان وجود دارد. علاوه بر این، وابستگی سیستم پزشکی ژاپن به بیمارستان، برخی از بیمارستان‌ها را به انباری برای سالمندان بیمار یا نتوان تبدیل کرده است، در حالی که حمایت کافی برای فعال ماندن سالمندان در خانه ارائه نمی‌شود.

انتظار می‌رود درصد جمعیت سالمند (بالای ۶۵ سال) ژاپن در سال ۲۰۲۵ از ۳۰ درصد فراتر رود و در سال ۲۰۶۰ به ۳۹/۹ درصد برسد. این در حالی است که جمعیت کل کشور از زمان رسیدن به اوج خود در سال ۲۰۰۸ به‌طور پیوسته در حال کاهش است و انتظار می‌رود در سال ۲۰۶۰ به ۸۰ میلیون نفر کاهش یابد.

ساختار جمعیتی یک کشور با افزایش روند عمومی سالمندی و کاهش نرخ زاد و ولد به‌طور چشمگیری تغییر می‌کند. امریکای شمالی و اروپا با افزایش جمعیت سالمندی که به مراقبت‌های پزشکی و شخصی نیاز دارند، دست و پنجه نرم می‌کنند. ژاپن اکنون با جمعیت گسترده‌ای از افراد مسن بیمار و معلول روبه‌رواست. افزایش جمعیت نخورد در ژاپن در برابر

مراقبت‌های پزشکی هم از نظر

مراقبت‌های پزشکی ضروری است.

مراقبت‌های پزشکی ضروری است.

با توجه به اینکه «سالمندان صرفاً افراد بیمار نیستند و قبل از آن زنده هستند باید تغییر پارادایم از «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» معمولی به «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» حمایت‌جو» سرعت گیرد. مشارکت سالمندان توسط خودشان برای حمایت و مراقبت از یکدیگر و افزایش مراقبت‌های خانگی است.

با توجه به اینکه «سالمندان صرفاً افراد بیمار نیستند و قبل از آن زنده هستند باید تغییر پارادایم از «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» معمولی به «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» حمایت‌جو» سرعت گیرد

با توجه به اینکه «سالمندان صرفاً افراد بیمار نیستند و قبل از آن زنده هستند باید تغییر پارادایم از «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» معمولی به «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» حمایت‌جو» سرعت گیرد

با توجه به اینکه «سالمندان صرفاً افراد بیمار نیستند و قبل از آن زنده هستند باید تغییر پارادایم از «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» معمولی به «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» حمایت‌جو» سرعت گیرد

با توجه به اینکه «سالمندان صرفاً افراد بیمار نیستند و قبل از آن زنده هستند باید تغییر پارادایم از «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» معمولی به «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» حمایت‌جو» سرعت گیرد

با توجه به اینکه «سالمندان صرفاً افراد بیمار نیستند و قبل از آن زنده هستند باید تغییر پارادایم از «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» معمولی به «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» حمایت‌جو» سرعت گیرد.

با توجه به اینکه «سالمندان صرفاً افراد بیمار نیستند و قبل از آن زنده هستند باید تغییر پارادایم از «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» معمولی به «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» حمایت‌جو» سرعت گیرد.

با توجه به اینکه «سالمندان صرفاً افراد بیمار نیستند و قبل از آن زنده هستند باید تغییر پارادایم از «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» معمولی به «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» حمایت‌جو» سرعت گیرد.

با توجه به اینکه «سالمندان صرفاً افراد بیمار نیستند و قبل از آن زنده هستند باید تغییر پارادایم از «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» معمولی به «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» حمایت‌جو» سرعت گیرد.

با توجه به اینکه «سالمندان صرفاً افراد بیمار نیستند و قبل از آن زنده هستند باید تغییر پارادایم از «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» معمولی به «مراقبت‌های پزشکی درمان‌جو» حمایت‌جو» سرعت گیرد.